

## عبادات شخص لال (اخرس)

بحث در وظایف شخص اخرس و لال نسبت به احکام و عبادات متقوم به لفظ و تکلم بود. گفتیم باید در مورد مسائل مختلفی بحث کرد. اولین مساله این بود که اخرس اگر یادگیری تکلم برای او امکان دارد بر او یادگیری واجب است این هم از این جهت است که متفاهم از ادله این است که اخرس موضوع حکم نیست بلکه اخرس به عنوان عاجز از وظیفه اختیاری حکم دارد و آن احکام وظایف عذری برای او هستند و مشروعیت وظایف عذری منوط به عجز از وظیفه اختیاری است.

مساله بعد کیفیت امثال اعمالی است که افراد غیر لال موظف به تکلم و تلفظ هستند. در کلمات فقهاء در این مساله اختلاف نظر وجود دارد هر چند گفته شده این اختلاف صرفاً اختلاف در تعبیر است و گرنه حقیقت همه آنها یکی است.

روایتی که در این مساله وارد شده است روایت منقول از سکونی است و باید توجه کرد که این روایت غیر از روایت سکونی در مورد سوال از وظیفه شخصی است که متمکن از تلفظ الفاظ عربی نیست:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ الرَّجُلَ الْأَعْجَمِيَّ مِنْ أُمَّتِي لَيَقْرَأَ الْقُرْآنَ بِعَجْمِيَّةٍ فَتَرَفَعُهُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى عَرَبِيَّةٍ. (الكافي، جلد ۲، صفحه ۶۱۹)

که مفاد آن این است که کسی متمکن از تلفظ الفاظ به عربی نیست به همان صورتی که برای او ممکن است کافی است و وظیفه او چیزی بیش از آن نیست و صحت اموری مثل نیابت در آنها دلیل ندارد و اینکه بعضی از علماء گفته‌اند شخص باید نایب بگیرد یا احوط این است که نایب هم بگیرد حرف ناتمامی است با این حال در مورد اخرس چنین احتیاطی هم ذکر نشده است و تفاوت آنها از این جهت است که اخرس اگر متمکن از تعلم نباشد، وظیفه او همان است که در روایت مشخص شده است نه اینکه نایب بگیرد یا نمازش را به جماعت بخواند. در حقیقت اخرس در فرض عدم تمکن از یادگیری، موضوع است و وظیفه‌اش همان است که در روایت آمده است. مثل نماز مسافر که وظیفه عذری نیست حتی اگر شخص متمکن از حضور هم باشد نه مثل نماز نشسته به جای نماز ایستاده.

در روایت هم گفته شده است وظیفه اخرس این است و ما بر اساس مناسبات حکم و موضوع گفتیم اگر اخرس می‌تواند با تعلم وظیفه اختیاری را انجام بدهد بر او تعلم واجب است.

به عبارت دیگر کسی که متمکن از تعلم است در حقیقت عاجز نیست و متمکن از قرائت است اما کسی که متمکن از تعلم نیست ولی می‌تواند نماز را به جماعت بخواند، متمکن از قرائت نیست در عین اینکه متمکن از وظیفه اختیاری هست. اخرس کسی نیست که متمکن از اقتداء نیست کسی است که متمکن از تلفظ نیست و تمکن از به جماعت خواندن نماز موجب تمکن از تلفظ نیست.

به عبارت سوم کسی که می‌تواند در آخر نماز با وضو نماز بخواند در مورد او صدق نمی‌کند که متمکن از وضو نیست، عجز از نماز با وضو متوقف بر این است که در تمام وقت نتواند نماز با وضو بخواند، پس عجز از نماز با وضو در صورتی است که مکلف در تمام وقت نتواند وضو بگیرد در مورد احرص هم که گفته شده است وظیفه او اشاره است، متفاهم عرفی این است که احرص کسی است که متمکن از قرائت نیست و لذا کسی که می‌تواند تلفظ را یاد بگیرد بر او عجز از قرائت صدق نمی‌کند و لذا تعلم بر او واجب است اما کسی که متمکن از قرائت نیست حتی به تعلم، احرص است و موضوع همان حکمی است که گفته است اشاره برای او کافی است و تمکن از خواندن نماز به جماعت موجب صدق تمکن از قرائت نیست. بر همین اساس هیچ کدام از فقهاء در مورد احرص به وجوب خواندن نماز به جماعت فتوا نداده است. اما اینکه برخی فقهاء در مورد عجمی که نمی‌تواند الفاظ را به صورت صحیح عربی تلفظ کند به لزوم خواندن نماز به جماعت فتوا داده‌اند از این جهت است که چنین شخصی با عدم تمکن از قرائت عربی با امکان یادگیری موضوع دلیل وظیفه اضطراری قرار نمی‌گیرد مخصوصاً اگر یاد نگرفتن ناشی از تقصیر باشد. در هر حال روایتی که در مورد وظیفه احرص وارد شده است روایت سکونی است:

عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَلْبِيَةُ الْأُخْرَسِ وَ تَشَهُدُهُ وَ قِرَاءَتُهُ لِلْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ تَحْرِيكٌ لِسَانِهِ وَ إِشَارَةٌ بِإِصْبَعِهِ. (الكافي، جلد ۳، صفحه ۳۱۵)

ما در مورد وثاقت نوفلی و سکونی قبلاً مفصل صحبت کرده‌ایم و گفته‌ایم اگر چه عبارت شیخ در عدة بر وثاقت سکونی دلالت ندارد اما توثیق آنها از راه‌های دیگر ممکن است و ما در اینجا فقط به یک وجه اشاره می‌کنیم که آن هم اعتماد کلینی به این سند است. این سند در کافی بسیار پر تکرار است که نشانه اعتماد مرحوم کلینی به آن است و ما قبلاً گفتیم اعتماد بزرگانی مثل کلینی بر کسی نشانه وثاقت او است. علاوه که در برخی موارد استفاده می‌شود که مرحوم کلینی در عین اینکه طرق دیگری به روایت داشته است اما این سند را ذکر کرده است به علت اینکه وسایط این سند کم بوده‌اند و سند علو داشته است و بارها گفته‌ایم علو سندی که راویان آن ثقة نباشند ارزشی ندارد. علو سند وقتی ارزشمند است و موجب افزایش اعتبار سند و قوت آن است و افراد آن را نقل می‌کنند که راویان آن ثقة باشند و گرنه تعداد وسائط کمتر از ثقة نباشد هیچ ارزشی در اعتبار روایت ندارد.

در این روایت به تلبیه و تشهد و قرائت در نماز اشاره شده است و بعید نیست منظور از تشهد همان شهادت او به امور معتبر در اسلام باشد نه تشهد در نماز.

برخی از علماء بر همین اساس، تحریک لسان و اشاره را در تکبیرة الاحرام کافی ندانسته‌اند و در مقابل علمای دیگر از این روایت این موارد را به عنوان مثال فهمیده‌اند و اینکه این امور خصوصیت ندارند و روایت در مقام بیان وظیفه احرص در مواردی است که تکلم در آن شرط است.

از طرف دیگر در این روایت تحریک لسان و اشاره به انگشت آمده است اما در برخی کلمات علماء عقد قلب هم ذکر شده است تا جایی که گفته شده حتی در کلماتی هم که ذکر نشده منظور بوده است. مرحوم کاشف اللثام علاوه بر آنها گفته است باید علاوه بر تحریک لسان، لبها و لهات را هم حرکت بدهد.

مشهور چون روایت سکونی را ضعیف می‌دانسته‌اند تلاش کرده‌اند تحریک لسان و اشاره به اصبع را مطابق

قاعده تصحیح کنند. برخی تحریک لسان را خواسته‌اند از باب قاعده میسور تصحیح کنند و برخی اعتبار اشاره به ید را انکار کرده‌اند و یا اینکه اصلاً اشاره با انگشت در خواندن نماز به چه معناست؟ اشاره با انگشت نهایتاً اشاره به وحدانیت خداست و به افعال نماز مرتبط نیست.

در برخی کلمات گفته شده است آنچه در این روایت آمده است وظیفه هر شخص لالی نیست بلکه مربوط به کسی است که قبلاً شنوا بوده است و کلمات را شنیده است و لذا تصور و فهمی از کلمات دارد که باید به آنها اشاره کند اما کسی که از اول ناشنوا بوده است و اصلاً نسبت به کلمات تصویری ندارد اشاره یا خطور در قلب اصلاً معنا ندارد.

مرحوم سید هم در عروه در برخی مسائل خواسته است حکم اخرس را به برخی از معذورین دیگر هم سرایت بدهد و گفته است احوط تحریک لسان است.

ما اول باید ببینیم تحریک لسان به چه معناست؟ مقصود از اشاره چیست؟ عقد القلب که در روایت نیامده است به چه معناست و به چه دلیل است؟

در برخی کلمات گفته شده است منظور از اشاره، اشاره به معانی است و در مورد اشکال قرار گرفته است که قصد معانی حتی در شخص مختار و متمکن از تکلم هم لازم نیست و تلفظ به الفاظ حتی بدون توجه به معنای حتماً مجزی است.

اعتبار عقد القلب هم که در کلمات برخی از علماء ذکر شده است علی القاعده است و به دلیل خاص نیاز ندارد چون منظور از عقد القلب همان قصد الفاظ خاص است یعنی صرف تکان دادن زبان بدون اینکه الفاظ خاصی را قصد کند، کافی نیست چرا که قاعده این است که در اموری که صورت واحد دارند اما ماهیات آنها متعدد است، تنها تعیین کننده همان نیت است و اخطار قلب در این موارد یعنی تعیین به نیت و چون تحریک لسان در شخص اخرس می‌تواند به هر لفظی حمل شود، تعیین اینکه این تحریک لسان، همان قرائت معتبر در نماز است فقط با قصد ممکن است.

مثل جایی که فرد هم قضای نماز صبح دارد و هم نماز ادای صبح و هم اجیر است برای میت نماز صبح بخواند اگر دو رکعت نماز صبح بخواند بدون اینکه آن را تعیین کند که نماز قضاء است یا اداء است یا قضای نماز میت است و ... هیچ کدام واقع نمی‌شود و بر این آثار مختلف مترتب است. پس در جایی که ماهیات مختلف، صورت واحدی داشته باشند، تعیین هر کدام از آنها منوط به قصد است و بدون قصد محقق نمی‌شود. اینکه در اینجا ماهیات متعدد وجود دارند از وجود آثار مختلف قابل کشف است. بر همین اساس هم اگر کسی به دو نفر بدهکار است و مقداری از طلب را به وکیل هر دو بدهد بدون اینکه یکی از آنها یا هر دو را قصد کند، آنچه در دست وکیل قرار می‌گیرد امانت است و ادای دین هیچ کدام از آنها نیست.

هم چنین است اگر وکیل دو نفر مدیون که به شخص واحدی بدهکار هستند اگر بخشی از بدهی را بدون تعیین به طلبکار بدهد، ذمه هیچ کدام از دو بدهکار بری نمی‌شود.

پس در جایی که افراد متعددی از ماهیت واحد بر ذمه شخص باشد نیاز به قصد برای تعیین نیست اما در جایی که افراد متعدد از ماهیات متعدد که در صورت مشترکند بر ذمه شخص باشد با قصد باید تعیین شود و گرنه هیچ کدام از آنها محقق نمی‌شود. لذا کسی که چند روز روزه قضای امسال بر عهده او است لازم نیست تعیین کند که امروز قضای روز اول است و ... ولی کسی که یک روز روزه قضای امسال بر عهده او است و یک روز روزه قضای سال گذشته بر عهده او است باید تعیین کند که روزه‌ای که امروز می‌گیرد قضای کدام است.

پس اعتبار عقد القلب از این جهت است که تعیین قرائت نماز بر آن متوقف است و وقوع آن به عنوان قرائت نماز تابع قصد است.